

«اخلاقیات» در حواشی غزل حافظ

ابراهیم قیصری*
مدرس بازنشسته دانشگاه

چکیده

حافظ علاوه بر در آمیختن عشق انسانی-الهی، نکات حسّاس و بعضاً مخاطره انگیز فلسفی، اجتماعی، مذهبی و اخلاقی را در لباس نقد و نظر به حوزه پر دامنه غزل وارد می‌کند. شهرت و شکوه غزلیات حافظ از آن غزل‌هایی است که شاعر در خلال آن، چه عاشقانه‌های انسانی و چه عرفانی باشد، حواشی نکته آموزی در اخلاق، حکمت، فلسفه، نقد و نظر درباره اجتماعات روزگار خود می‌آورد. این گونه نکات گاه آن‌چنان بر فضای غزل پرتو می‌افکنند که دیگر دقایق و ظرایف لفظی و معنوی را تحت الشعاع قرار می‌دهند. صدق، قناعت، خرسندی و ترک تعلق از مهم‌ترین مؤلفه‌های اخلاقی در غزلیات حافظ است که در این مقاله به آن‌ها پرداخته شده است.

کلیدواژه‌ها: حافظ، غزلیات، مؤلفه‌های اخلاقی

شعر گران قدر پارسی از دیرباز تا روزگار ما، به حیث قالب و محتوا انواعی داشته و دارد که معروف‌ترین‌شان قصیده، غزل، مثنوی، رباعی و دو بیتی است. از میان این انواع «غزل» از آغاز تا امروز خوش درخشیده و دولتی برقرار و مستدام دارد. این نخل سرسبز تناور سایه گستر شیرین ثمر، ریشه در آب و خاک «عشق» دارد، پدیده مقدّسی که در ازل از پرتو حسن لایزال الهی بر عالم هستی تابید و دل و جان آدم از آن نورانی شد. بنابراین تا عالم و آدم هست «عشق» هست و تا عشق هست «غزل» هم هست. اینجا اشاره می‌کنم که غزل از خانواده معتبر قصیده می‌آید که روزگاری سردفتر شهر کهن بود. ولی با مرور زمان به اعتبار جوهر ذاتی خود که عشق باشد بر قصیده که محتوایش مدح قدرتمندان بود برتری یافت و پیشی و بیشی گرفت.

در مسیر تاریخی و تعالی این نوع شعر-که از «غزل رودکی‌وار» شروع می‌شود- با ابتکار شاعران بزرگی چون انوری، سنایی، عطار، مولوی و سعدی در سرودن غزل عشق جسمانی-عشق روحانی هر کدام به نوبه خود بر کمال و جمال آن افزودند تا نوبت به حافظ می‌رسد. حافظ با بهره‌مندی از میراث ارزشمند شاعران متقدّم، آن دو گونه مضمون را بهم پیوند می‌دهد و عشقی می‌آفریند که پای بر خاک و سر بر افلاک دارد.

* استاد زبان و ادبیات فارسی

در آسمان نه عجب گر به گفته حافظ سرود زهره به رقص آورد مسیحا را علاوه بر در آمیختن عشق انسانی-الهی، حافظ نکات حسّاس و بعضاً مخاطره انگیز فلسفی، اجتماعی، مذهبی و اخلاقی را در لباس نقد و نظر به حوزه پر دامنه غزل وارد می کند که از این همه «اخلاقیات» مورد بحث ما است. قبل از ورود به بحث اصلی، نخست باید در خصوص «اخلاقیات» در شعر فارسی نمونه هایی بیاورم. در میان شاعران مشهور، ناصر خسرو قبادیانی و سنایی، قصایدی غراً و پرمحتوا در مسائل اخلاقی سروده اند. قصیده به مطلع:

مکن در جسم و جان منزل که آن دون است و این والا

قدم زین هر دو بیرون نه، نه اینجا باش و نه آنجا

که سراسر اخلاقی- عرفانی است شهرت دارد. قصاید ناصر خسرو هم تماماً در خدمت مذهب و اخلاقیات می باشد. شاعران دیگر نیز کم و بیش اشعاری در این زمینه سروده اند. اینک بی هیچ توضیحی قطعاتی از گذشتگان و معاصران می آوریم.

ابن یمین:

ز مار و افعی در بادیه عصا کردن	به چنگ شیر، تن خویش را رها کردن
ز آب تیره و آب سیه غذا کردن	شراب ساختن از زهر قاتل وز حمیم
میان خون دل خویشان شنا کردن	به نوک هر مژه آتش کشیدن از دوزخ
از آن که خدمت بداصل ناسزا کردن	کشیدن همه آسان ترست بر عاقل

(دیوان ابن یمین: ۴۸۶)

سعدی:

رسید از دست محبوبی به دستم	گلی خوش بوی در حمام روزی
که از بوی دلاویز تو مستم	بدو گفتم که مشکمی یا عبیری
ولیکن مدتی با گل نشستم	بگفتا من گلی ناچیز بودم
وگر نه من همان خاکم که هستم	کمال همنشین در من اثر کرد

(گلستان: ۴)

پروین اعتصامی:

که تو مسکین چه قدر بدبویی!	سیر، یک روز طعنه زد به پیاز
زان ره از خلق عیب می جویی	گفت از عیب خویش بی خبری
نشود باعث نکو رویی	گفتن از زشت رویی دگران
به صف سرو و لاله می رویی	تو گمان می کنی که شاخ گلی

خویشتن بی سبب بزرگ مکن تو هم از ساکنان این کوی
 در خود آن به که نیک تر نگری اول آن به که عیب خود جویی
 ما زبونیم و شوخ جامه ولی تو چرا شوخ خود نمی شویی
 (دیوان پروین اعتصامی: ۲۷۴)

اما قالب غزل که به نام «عشق» سگه خورده، طبعاً جایی برای اخلاقیات در لباس پند و اندرز و نصیحت گویی ندارد. سعدی چه نغز گفته:

بیدل گمان مبر که نصیحت کند قبول من گوش استماع ندارم لمن تقول
 و عاشق غزل سرای دیگر - حافظ - می گوید:
 به کام تا نرساند لبش مرا چون نای نصیحت همه عالم به گوش من باد است

ولی چون هنرمند و شاعر در آنات و لحظات زندگی می کند، عدول از احساس و اندیشه، امری طبیعی است. کما این که در دیوان غزلیات هر دو غزل سرای بزرگوار - به جز ابیات حاشیه ای در غزل - غزل های مستقلی هم در باب اخلاقیات دیده و خوانده ایم یا لاقلاً از دیگران شنیده ایم. کیست که با شعر سعدی آشنا باشد و غزل اخلاقی معروف او را در «بدایع» با این مطلع نخوانده یا نشنیده باشد.

تن آدمی شریف است به جان آدمیت نه همین لباس زیباست نشان آدمیت
 (غزلیات سعدی، بدایع: ۱/۲۹۸)

یا با این غزل حافظ، به مطلع:

ای بی خبر بکوش که صاحب خبر شوی تا راهرو نباشی کی راهبر شوی

که سراسر مضامین ابیات در خداشناسی عرفانی، تربیت در مکتب حقایق، دست از مس وجود شستن، و غریق بحر خدا شدن و... است. پس از این مقدمه - که لازم می نمود - به اصل موضوع سخن برمی گردیم. در کتب لغت «اخلاق» در کل به معنی خوی ها و خصلت ها آورده اند. ارزشمندترین و پر بارترین آثار منشور و منظوم ما، کتاب هایی است که به اخلاقیات، عرفان، آموزه های تربیتی و اجتماعات پرداخته اند. برای نمونه از دو کتاب ارزشمند یاد می کنیم. اخلاق محتشمی از خواجه نصیرالدین طوسی و دیگری «بوستان» خوش رنگ و بوی سعدی. آثاری هم هست که فصلی یا بخشی از آن به «اخلاق» اختصاص دارد، از آن جمله است «کیمیای سعادت» ابوحامد غزالی. مؤلف در زیر حقیقت خوی نیکو می نویسد: «... بدان که آدمی را از دو چیز آفریده اند، یکی کالبد که با چشم سر بتوان دید و یکی روح که جز به چشم دل نتوان یافت، و هر یکی را از این دو نیکویی و زشتی است. یکی را حُسنِ

۹۶ ————— مجله حافظ پژوهی، سال ۲۲ (دوره جدید) شماره ۱، پاییز ۱۳۹۸
خَلَقِ گویند و یکی را حُسْنِ خُلُقٍ. و حُسْنِ خُلُقٍ عبارت از صورت باطن است، چنان که حُسْنِ
خَلَقِ عبارت از صورت ظاهر است (کیمیای سعادت: ۵/۲-۶). از حافظ بشنویم که از خَلَقِ و
خُلُقِ معشوق خود گفته است:

حُسْنِ خُلُقِی ز خدا می طلبم روی تو را تا دگر خاطر ما از تو پریشان نشود

در اهمّیت حُسْنِ خُلُقِ همین بس که وجود خلیقی چون پیامبر گرامی اسلام، با آن که
خداوند در قرآن مجید به او می گوید: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ (قلم/۴). باز «رسول (ص)
اندر دعا گفتی: بارخدا یا خَلَقِ من نیکو آفریدی، خُلُقِ من نیز نیکو گردان» (کیمیای سعادت: ۴/۲).
همچنین روایت کرده اند که «یکی از پیش رسول (ص) بر آمد و گفت: دین چیست؟
گفت: خُلُقِ نیکو، از راست وی اندر آمد و از چپ اندر آمد و می پرسید و وی همچنین
می گفت تا باز پسین بار گفت: می ندانی؟ آن که خشمگین نشوی.» (همان: ۳). ذهن و ذوق
من بنده می گوید شاید سخنان دو تن از عارفان نامدار تحت تأثیر کلام پایانی این روایت
باشد، آن جا که فضیل عیاض گفته: «صحبت با فاسقی نیکو خوی دوست تر دارم از آن که با
قُرْأی تندخوی» (همان: ۵). و خواجه عبدالله انصاری هم می گوید: «مطرب با چنگک به از زاهد
با چنگک.» (همان).

بحث و گفت و گو درباره خَلَقِ و خُلُقِ انسان، علاوه بر کلام الهی و احادیث نبوی که در
سطور بالا مختصراً بدان اشاره کردیم در آثار ارجمند عرفانی و تعلیمی - تربیتی میراث کهن
ادب یا به صورت نظم و نثر - بسیار آمده. نمونه اش قصاید و مثنوی های سنایی، عطار و مولوی
است. اما غزل - از جمله غزل حافظ - در نفس امر گویی وظیفه دارد که دیده جمال پرست
انسان را به «حُسْنِ خَلَقِ» زیبا بیان که در معشوق متجلی شده متوجه نماید و مثلاً بگوید:

روی تو مگر آینه لطف الهی است حقاً که چنین است و در آن روی و ریا نیست

نه تنها روی و موی و بوی معشوق که نمایانگر حُسْنِ خَلَقِ است، خاک کوی معشوق نیز
که یار بر آن قدم می گذارد برای عاشق حکم توتیا و سرمه چشم دارد و تا آنجا پیش می رود
که به اصطلاح علمای ادب، ترک ادب شرعی می کند و چنین ها می گوید:

خاک کوی تو به صحرای قیامت فردا همه بر فرق سر از بهر مباحات بریم

و

باغ بهشت و سایه طوبی و قصر حور با خاک کوی دوست برابر نمی کنم
و: «زین قصه بگذرم که سخن می شود بلند». در دیوان حافظ - به طور کلی - با سه نوع غزل
سر و کار داریم.

الف) غزل‌هایی که طبق سنت و عرف شعر فارسی وصف معشوق و می و مغالزه است. مانند این غزل:

مدامم مست می‌دارد نسیم جعد گیسویت
 خرابم می‌کند هر دم فریب چشم جادویت
 پس از چندین شکیبایی شبی یارب توان دیدن
 که شمع دیده افروزیم در محراب ابرویت
 سواد لوح بینش را عزیز از بهر آن دارم
 که جان را نسخه‌ای باشد ز لوح خال هندویت
 تو گر خواهی که جاویدان جهان یکسر بیارایی
 صبا را گو که بردارد زمانی برقع از رویت
 و گر رسم فنا خواهی که از عالم براندازی
 برافشان تا فرو ریزد هزاران جان ز هر مویت
 من و باد صبا مسکین دو سرگردان بی‌حاصل
 من از افسون چشمت مست و او از بوی گیسویت
 زهی همت که حافظ راست از دنیا و از عقبی
 نیاید هیچ در چشمش بجز خاک سر کویت

ب: غزل‌هایی که صبغه عرفانی دارد. مثل این غزل مشهور:

سال‌ها دل طلب جام جم از ما می‌کرد	و آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد
گوهری کز صدف کون و مکان بیرونست	طلب از گمشدگان لب دریا می‌کرد
مشکل خویش بر پیر مغان بردم دوش	کو به تأیید نظر حلّ معما می‌کرد
دیدمش خرم و خندان قدح باده به دست	واندر آن آینه صد گونه تماشا می‌کرد
گفتم این جام جهان بین به تو کی داد حکیم	گفت آن روز که این گنبد مینا می‌کرد
بیدلی در همه احوال خدا با او بود	او نمی‌دیدش و از دور خدایا می‌کرد
این همه شعبده عقل که می‌کرد اینجا	سامری پیش عصا و ید بیضا می‌کرد
گفت آن یار کزو گشت سر دار بلند	جرمش این بود که اسرار هویدا می‌کرد
فیض روح القدس از باز مدد فرماید	دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد
گفتمش سلسله زلف بتان از پی چیست	گفت حافظ گله‌ای از دل شیدا می‌کرد

بجز بیت تخلص که از نوع اول غزل است، بقیه ابیات سرشار از نکته‌های نغز عرفانی است و این دو نوع غزل موضوع بحث ما نیست.

ج: شهرت و شکوه غزلیات حافظ از آن غزل‌هایی است که شاعر در خلال آن چه عاشقانه‌های انسانی و چه عرفانی باشد حواشی نکته‌آموزی در اخلاق، حکمت، فلسفه، نقد و نظر درباره اجتماعات روزگار خود می‌آورد. این گونه نکات گاه آن‌چنان بر فضای غزل پرتو می‌افکنند که دیگر دقایق و ظرایف لفظی و معنوی را تحت الشعاع قرار می‌دهند. نمونه‌اش غزلی است با این سر بیت:

جز آستان توأم در جهان پناهی نیست سر مرا بجز این در، حواله‌گاهی نیست
پس از چند بیت حاکی از حال و روز عاشق ناگهان به این مضمون اخلاقی می‌رسیم که از حسن اتفاق ریشه این در حدیث دارد: مسلمان کسی است که مردم از دست و زبان او آسوده باشند. بیت مورد نظر این است:

مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن که در شریعت ما غیر از این گناهی نیست
باز سه بیت بعدی حال و هوای عاشقانه دارد، از جمله بیت تخلص که می‌گوید:
خزینۀ دل حافظ به خط و خال مده که کارهای چنین حدّ هر سیاهی نیست
برای رهایی از این دراز سخنی در مقدمه که ما را از پرداختن مستقیم باز داشت، دست به دامان شیخ اجل - سعدی - می‌شویم که گفت:

سخن دراز کشیدیم و همچنان باقی است حدیث دلبرفتن و عاشق مفتون
و برمی‌گردیم به «اخلاقیات» در غزل حافظ اگر «عشقیات» بگذارد.

می‌دانیم که نه حافظ معلم اخلاق است و نه غزل‌سرایی جای تعلیمات اخلاقی. ولی او در غزلیاتش چه عاشقانه محض باشد چه عرفانی صرف به نکات اخلاقی اشاره دارد و در برخی موارد از بی‌اخلاقی‌ها و بداخلاقان سخت آزرده است و به شدت انتقاد می‌کند. پیشاپیش بگویم که اصل معرفت و معنی بر این بنده خرده‌نگیرند که چنین معانی بیشتر صبغه عرفانی دارد، سلّمنا. مگر نه این است که بزرگان قوم گفته‌اند: «التصوّفُ الخُلُقُ، تخلّقوا باخلاق الله»؟. پرداختن با تمام اشارات اخلاقی در غزل‌های خواجه، مجال گسترده‌تری می‌طلبد و ما در این فرصت اندک تنها به چند نمونه و شاهد اقتصار می‌کنیم.

صدق: راستی و درستی در گفتار و کردار، نقیص، مدهانه و کذب، موافقت سرّ با سخن.
به صدق کوش که خورشید زاید از نفس که از دروغ سیه‌روی گشت صبح نخست
و در این بیت، صدق را مرادف با «صفا»ی نیت و درون پاک و صافی می‌آورد:
هزار شکر که دیدم به کام خویش باز ز روی صدق و صفا گشته با دلم دمساز

و در یک غزل هفت بیتی که شش بیت آن وصف بهار و باده است در بیت دوم از «صدق» و «آزادگی» گفته است:

طریق صدق بیاموز از آبِ صافی دل به راستی طلب آزادگی ز سرو چمن
 تسلیم و رضا- از ابیات متنوع و متفرقی که در ضمن غزلیات خواجه شیراز با آن‌ها روبه‌رو
 می‌شویم چنین استنباط می‌شود که تسلیم و رضا یعنی انسان باید در مسیر کمالی زندگی بدان
 درجه از معرفت و شناخت برسد تا بداند آنچه بر او می‌گذرد، خالق همه را در شناسنامه خلقت
 و آفرینش بنده ضبط کرده، دوم بداند که مخلوق نمی‌تواند در مشیت و اراده ازلی تغییر و
 تبدیلی انجام دهد پس در برابر مقدرات الهی سر تسلیم و رضا فرود آورد و بگوید: پسندم آنچه
 را جانان پسندد. این گونه ابیات حاشیه‌ای، در سه شیوه بیان گوناگون جلوه‌گری می‌کند.

(الف) بیت‌هایی که رنگ و بوی اندیشه ملامتی دارد و جای تأمل بسیار دارد:

- کنون به آب می لعل، خرقة می شویم	نصیبه ازل از خود نمی‌توان انداخت
- گناه اگرچه نبود اختیار ما حافظ	تو بر طریق ادب باش و گو گناه من است
- برو ای ناصح و بر دُردکشان خرده مگیر	کارفرمایِ قَدَر می کند این، من چه کنم
- مکن به نامه سیاهی ملامت من مست	که آگه است که تقدیر بر سرش چه نوشت
- من ز مسجد به خرابات نه خود افتادم	اینم از روز ازل حاصل فرجام افتاد
- بر آن سرم که نوشم می و گنه نکنم	اگر موافق تدبیر من شود تقدیر
- عییم مکن به رندی و بدنامی ای حکیم	دلق بسطامی و سجاده طامات بریم
- برو ای زاهد و بر دُردکشان خرده مگیر	که ندادند به جز این تحفه به ما روز الست
- آیین تقوا ما نیز دانیم	لیکن چه چاره با بخت گمراه
- گرچه رندی و خرابی گنه ماست، ولی	عاشقی گفت که تو بنده بر آن می‌داری

(ب) مضامینی که جنبه اخلاقی- عرفانی دارد:

- رضا به داده بده وز جبین گره بگشای	که بر من و تو در اختیار نگشادست
- بر آستانه تسلیم سر بنه حافظ	که گر ستیزه کنی روزگار بستیزد
- در کار گلاب و گل، حکم ازلی این بود	کاین شاهد بازاری و آن پرده نشین باشد
- به دُرد و صاف تو را حکم نیست خوش درکش	که هر چه ساقی ما کرد عین الطافست
- آنچه او ریخت به پیمان ما نوشیدیم	اگر از خمر بهشت است و گراز باده مست
- چه کند گر پی دوران نرود چون پرگار	هر که در دایره گردش ایام افتاد

- تو عمر خواه و صبوری که چرخ شعبده باز
 - بر در شاهم گدایی نکته‌ای در کار کرد
 - چو قسمت ازلی بی حضور ما کردند
 - بشو این نکته که خود را ز غم آزاده کنی
ج: در فضای عاشقانه:

- عاشقان را بر سر خود حکم نیست
 - سر ارادت ما و آستان حضرت دوست
 - عاشق چه کند گر نکشد بار ملامت
 - مزن ز چون و چرا دم که بنده مقبل
 - چو خامه بر ره فرمان او سر طاعت
 - آنچه سعی است من اندر طلبت بنمایم
 - گر تیغ بارد در کوی آن ماه
 - حافظ ز خوبرویان بخت جز این قدر نیست
 هر چه فرمان تو باشد آن کنند
 که هر چه بر سر ما می رود ارادت اوست
 با هیچ دلاویز سپر تیر قضا نیست
 قبول کرد به جان هر سخن که جانان گفت
 نهاده‌ایم مگر او به تیغ بردارد
 این قدر هست که تغییر قضا نتوان کرد
 گردن نهادیم الحکم لله
 گر نیستت رضایی حکم قضا بگردان

قناعت و خرسندی: عبارت از خشنودی نفس است به آنچه از روزی و معاش که نصیب او می شود (معین، فرهنگ فارسی: ۲/۲۷۳۱). در کتب صوفیه بابی مستقل درباره این خلق و خوی آمده است. در ترجمه رساله قشیریّه آمده: قناعت، آرام دل بود به وقت نیافتن در ایباتی که این جا از حافظ نقل می کنیم درویشی و فقر، ملازم قناعت و خرسندی دیده می شود. برخی از این مضامین اخلاقی را ظاهراً حافظ از حدیث نبوی یا گفتار مشایخ صوفیه اقتباس کرده است مانند این بیت:

گنج زر نبود گنج قناعت باقی است آن که آن داد به شاهان به گدایان این داد
 مقایسه شود با این سخن جابر بن عبدالله انصاری: پیغمبر (ص) گفت: قناعت گنجی است
 که بنرسد» (ترجمه رساله قشیریّه: ۲۳۹).
 گفته‌های حافظ در حواشی غزل‌ها:

- ما آبروی فقر و قناعت نمی‌بریم
 - من که دارم در گدایی گنج سلطانی به دست
 - حافظ غبار فقر و قناعت در رخ مشوی
 - در این بازار اگر سودی است با درویش خرسند است
 با پادشه بگوی که روزی مقدر است
 کی طمع در گردش گردون دون‌پرور کنم
 کاین خاک بهتر از عمل کیمیاگری
 خدایا منعم گردان به درویشی و خرسندی

- مرا گر تو بگذاری ای نفس طامع بسی پادشاهی کنم در گدایی
ترک تعلیق: تعلّق در معنی اخلاقی آن، عبارت از هرگونه اموری است که انسان را از هد
 متعالی و سیر به سوی کمال مطلوب باز بدارد و به تبع آن، خوی حرص و آز سیری ناپذیر را
 تقویت نماید. حافظ در این بیت که حاکی از منش و روش کلی او در ترک تعلّقات است،
 سر بسته می گوید:

سرم به دنیوی و عقبی فرو نمی آید تبارک الله از این فتنه ها که در سر ماست
 و ایباتی که در پی می آید هر کدام بیانگر نظری و اثری در این خصوص است.
 - غلام همّت آنم که زیر چرخ کبود ز هر چه رنگ تعلّق پذیرد آزاد است
 - زیر بارند درختان که تعلّق دارند ای خوشا سرو که از بار غم آزاد آید
 - سر به آزادگی از خلق برآرم چون سرو گر دهد دست که دامن ز جهان درچینم
 - از زبان سوسن آزاده ام آمد به گوش کاندرین دیر کهن، کار سبکیاران خوش است
 - جریده رو که گذرگاه عافیت تنگ است پیاله گیر که عمر عزیز بی بدل است

نقد و نفی اخلاقیات ریایی مشهورترین و هیجان برانگیزترین مضامین غزلیات حافظ،
 انتقادهای تلخ و تند او از ریاورزی ریاکاران خانقاهی و زاهدان ظاهرپرستی است که بود و
 نمودشان از زمین تا آسمان تفاوت دارد. این نقد و نظر، گاه به صورت طنز ظریف و ملایم
 و گاه با خشم و خروش بیان می شود. مظاهر و نمادهایی از اخلاقیات زاهدانه و صوفیانه را
 که ذاتاً جنبه هایی از احترام و تقدّس دارند، چون وسیله مردم فریبی و ریاکاری قرار گرفته
 حافظ به دیده تحقیر و تنفیذ می نگرد. مثلاً خانقاه و خرقة در برابر دیر مغان و شراب ناب
 باده فروش را مقابل زهد زهدفروش، طریق عشق و رندی را به انفاق و زرق می سنجد. در این
 تقابل و سنجش همه جا کفّه منهیات بر کفّه معروفات آلوده به اغراض خودپرستی، ریا و
 تظاهر می چربد. اینک نمونه هایی از آن نقد و نظرها:

- باده نوشی که در او روی و ریایی نبود بهتر از زهد فروشی که در او روی و ریاست
 - حافظ این خرقة بینداز مگر جان ببری کآتش از خرقة سالوس و کرامت برخاست
 - حافظا می خور و رندی کن و خوش باش ولی دام تزویر مکن چون دگران قرآن را
 - بیار باده که رنگین کنیم جامه زرق که مست جام غروریم و نام هشیاریست
 - غلام همّت آن نازنینم که کار خیر بی روی و ریا کرد
 - صراحی می کشم پنهان و مردم دفتر انگارند عجب گر آتش این زرق در دفتر نمی گیرد

واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می کنند
گویا باور نمی دارند روز داوری
می خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب
- در میخانه بیستند خدایا مپسند
- در این صوفی و شان دردی ندیدم
- مَبوس جز لب ساقی و جام می حافظ
و دهها مورد دیگر.

در پایان مقال از یک غزل هشت بیتی یاد می کنیم که به جز یک بیت، باقی ابیات آن صرفاً اخلاقی است و شاید به تعبیری بتوان این غزل را بیانیه یا مرام نامه اخلاقی حافظ دانست. بیت تخلص شاهکاری است از سعه صدر و آزادمنشی که در عین سادگی کلام، جهانی معنی و معنویت و اخلاق با خود دارد.

ما نگویم بد و میل به ناحق نکنیم
عیب درویش و توانگر به کم و بیش بد است
رقم مغلطه بر دفتر دانش نزنیم
شاه اگر جرعه رندان نه به حرمت نوشد
خوش برانیم جهان در نظر راه روان
آسمان کشتی ارباب هنر می شکند
گر بدی گفت حسودی و رفیقی رنجید
جامه کس سیه و دلخ خود ارزق نکنیم
کار بد مصلحت آن است که مطلق نکنیم
سر حق بر ورق شعبده ملحق نکنیم
التفاتش به می صاف مروق نکنیم
فکر اسب سیه و زین مغرق نکنیم
تکیه آن به که به این بحر معلق نکنیم
گو تو خوش باش که ما گوش به احمق نکنیم

حافظ ار خصم خطا گفت نگیریم بر او
ور به حق گفت، جلدل با سخن حق نکنیم

منابع

- اعتصامی، پروین (۱۳۹۴). دیوان. به کوشش ولی الله درودیان، تهران: نی.
حافظ (۱۳۱۹). دیوان حافظ، به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران: چاپخانه مجلس.
سعدی (۱۳۶۳). کلیات سعدی. تصحیح محمدعلی فروغی، تهران: اقبال.
غزالی طوسی، ابو حامد امام محمد (۱۳۶۱). کیمیای سعادت. به کوشش حسین خدیو جم، تهران: علمی و فرهنگی.
فریومدی، ابن یمین (۱۳۸۰). دیوان ابن یمین. به تصحیح و اهتمام حسینعلی باستانی راد، تهران: کتابخانه سنایی.

نگاهی اجمالی به شرح و ترجمه‌های دیوان حافظ شیرازی به ترکی

علی گوزل یوز*
دانشگاه استانبول

چکیده

دیوان حافظ شیرازی یکی از مهم‌ترین آثار است که در جغرافیای عثمانی استنساخ شده، بر آن‌ها شرح‌ها نوشته شده و خوانده شده است. در عهد عثمانی در کوچک‌ترین کتابخانه حتی در کتابخانه‌های شخصی هم نسخه‌های دیوان حافظ شیرازی وجود داشت. علاوه بر این، دیوان حافظ در مدرسه‌های دوره عثمانی به عنوان کتاب درسی تدریس می‌شد. در روزگار ما نیز تعداد علاقمندان به ادبیات ایران هر روز افزایش می‌یابد. تقریباً در فقه‌های همه کسانی که به ادبیات علاقه دارند، می‌توان کتاب‌هایی مانند مثنوی معنوی، دیوان حافظ، بوستان و گلستان سعدی و بهارستان جامی را دید. از همان ابتدا، برای درک معنی اشعار حافظ نیاز به شرح‌های متعدد احساس می‌شده است. به همین سبب دیوان حافظ حتی در قرن اخیر نیز چند بار به نثر و به نظم به ترکی ترجمه شده است. تمام دیوان به زبان ترکی عثمانی چهار بار شرح کامل شده است. یک شرح هم به زبان ترکی تاتاری شامل ۱۴۵ غزل وجود دارد. دیوان حافظ شیرازی چهار بار هم به ترکی استانبولی به نظم و به نثر ترجمه شده است که یکی از آن‌ها شامل فقط بعضی از غزل‌هاست. این مقاله به توضیح این شروح پرداخته است.

کلید واژه‌ها: حافظ، شرح ترکی، ترجمه‌ی ترکی

آ- شرح‌های دیوان حافظ شیرازی به ترکی:

۱. شرح سُروری

اولین شرحی که بر دیوان حافظ نوشته شده، اثر سُروری است. سُروری، یکی از ادیبان و عالمان مشهور حدیث، تفسیر و بلاغت در قرن شانزدهم میلادی است. اسم وی در منابع به صورت «سُروری مصلح الدین مصطفی بن شعبان الکلیبوی الرومی» آمده است. اسم اصلی اش مصطفی، لقبش مصلح الدین و تخلصش سُروری است. در سال ۱۴۹۱ در شهر گلیبولی به دنیا آمده و نزد دانشمندان مشهور زمان خود درس خوانده است. سپس در مدرسه‌های گوناگونی به عنوان مدرس به کار تدریس مشغول بوده است.

* استاد زبان و ادبیات فارسی

۱۰۴ ————— مجله حافظ پژوهی، سال ۲۲ (دوره جدید) شماره ۱، پاییز ۱۳۹۸
سروری که در منابع از وی با صفت‌هایی مانند فاضل، کامل و عالم یاد شده است اشعار
ترکی، فارسی و عربی دارد.

سروری که به عنوان مشهورترین و پُراثرترین شارحان عهد سلطان سلیمان قانونی معروف
است، در میان مردم شهرت زیادی دارد ولی ادیبانی که فارسی بلدند به وی چندان رغبت
نشان نداده‌اند و گفته‌اند که در فارسی بعضی اشتباهاتی هم دارد. چون سروری مثنوی معنوی
را نیز شرح کرده، به عنوان شارح مثنوی معروف شده است. سروری بر آثار عربی، فارسی و
ترکی به زبان‌های عربی، فارسی و ترکی شرح‌هایی نوشته است. مثلاً بوستان سعدی را به
فارسی و گلستان را به عربی شرح کرده است.

سروری سال ۱۵۶۱ ق. به سبب وبای فراگیر از دنیا رفت و در استانبول در محله قاسم پاشا
به خاک سپرده شد.

سروری برای درک و دریافت بهتر رمزها و مجازهای دیوان حافظ، شرح دیوان حافظ
را به زبان ترکی تألیف کرد و در سال ۱۵۵۹ آن را به پایان رساند. سروری، بعضی از رموز
و رازهایی را که دوستان و آشنایانش از وی می‌پرسیدند به قدر استعداد خود توضیح داده و
به ترکی ترجمه کرده است. شارحان پس از وی، اثرش را بسیار مورد انتقاد قرار داده‌اند.
نسخه‌های خطی این اثر در کتابخانه‌های گوناگون ترکیه وجود دارد. از جمله:

- کتابخانه آثار خطی بورسا، بخش اورهان، شماره ۱۱۹۳-۱۱۹۴ و بخش خرج چی،
شماره ۹۸۵.
- کتابخانه شهر چوروم، شماره ۲۰۰۰.
- کتابخانه آثار خطی دانشگاه استانبول، بخش مخطوطات فارسی، شماره ۱۸۱؛ بخش
مخطوطات ترکی، شماره‌های ۱۰۶، ۱۶۳، ۴۷۱، ۵۷۱ و ۹۷۱
- کتابخانه آتاتورک، بخش معلم جودت، شماره ۲۵۰ و بخش عثمان ارگین، شماره
۵۸۲
- کتابخانه راشد افندی در شهر قیصریه، بخش راشد افندی، شماره ۱۳۰۶
- کتابخانه نور عثمانیه، شماره‌های ۳۹۶۳/۳۴۴۴، ۳۹۶۴/۳۴۴۵، ۳۹۶۲/۳۴۴۳
- کتابخانه سلیمانیه، بخش چلبی عبدالله، شماره ۱۸۱؛ بخش از میر، شماره‌های ۵۳۴
و ۶۱۶؛ بخش تکلی اوغلو، شماره ۸۸۸؛ بخش آیاصوفیه، شماره ۴۰۵۶؛ بخش
جارالله افندی، شماره ۱۶۹۷؛ بخش اسعد افندی، شماره ۲۷۷۴ الخ.
- کتابخانه علی امیری (کتابخانه ملّت)، بخش ادبیات، شماره ۴۴۴/۲۰۷.

۲. شرح شمعی

بعد از سروری دومین شرحی که بر دیوان حافظ به ترکی نوشته شده است از آن شمعی است. این شارح که به نام «پریزرنلی شمعی» معروف است از شارحان مشهور قرن شانزدهم می‌باشد، اهل تصوّف بود و زندگی خود را از راه تدریس می‌گذراند. در منابع فقط درباره اسم و آثارش اطلاعاتی داده شده است و در مورد دیگر زمینه‌های زندگی‌اش اطلاعات چندانی در دست نیست. در کتاب «مؤلفین عثمانی» نوشته شده است که در سال‌های پایان عمرش به می‌خوارگی مبتلا شده است. شمعی، آثار بسیاری مانند مثنوی معنوی، دیوان حافظ، بوستان سعدی، منطق الطیر و پندنامه عطار، سبحة الابرار و تحفة الاحرار و بهارستان جامی را شرح کرده است.

در بیشتر منابع نوشته شده است که شمعی در سال ۱۵۹۱ در استانبول درگذشته است ولی در بعضی از منابع اطلاعات متفاوتی وجود دارد. برای مثال عطایی تاریخ وفاتش را سال ۱۵۹۲ و کاتب چلبی سال ۱۵۹۷ ذکر کرده‌اند که این دو تاریخ در منابع بعدی هم تکرار شده است. ولی از آنجا که شرح سبحة الابرار را در سال ۱۶۰۰ تمام کرده و در شرح مخزن الاسرار که تألیف آن در سال ۱۶۰۳ به پایان رسیده و آخرین اثرش محسوب می‌شود و برای خود از خدا حسن خاتمت طلب کرده، باید بعد از این تاریخ درگذشته باشد. شمعی در استانبول در محله اسکدار مدفون شده است.

شمعی، در شرح دیوان حافظ نیز مانند شرح مثنوی اشتباه‌های زیادی دارد. معنی اصلی واژه‌ها را کنار گذاشته و سعی کرده است که آن‌ها را با معنی صوفیانه شرح بدهد.

۳. شرح سودی

بعد از شمعی، سودی نیز دیوان حافظ شیرازی را به ترکی شرح کرده است. سودی در شرح خود، اشتباهات سروری و شمعی را مورد انتقاد قرار داده است. سودی، غیر از این، در اثر خود به نام شرح بوستان، شارح بودن شمعی را رد کرده، حتی با شوخ طبعی اشتباهات وی را مسخره نیز کرده است.

نام اصلی سودی، احمد است ولی در منابع درباره زندگی وی اطلاعات چندانی یافت نمی‌شود. او در بوسنی در روستای سودیچی در نزدیکی‌های شهر فوجا به دنیا آمده ولی در مورد تاریخ تولد و خانواده وی اطلاعات دقیقی وجود ندارد.

در زمان «سوگلو محمد پاشا بوسنوی» که یکی از دولتمردان بزرگ قرن شانزدهم است، افراد زیادی برای تحصیل از بوسنی به استانبول آمده بودند که یکی از آن‌ها سودی بود. سودی بعد از تحصیلات خود در استانبول، به منظور کامل‌تر کردن زبان فارسی خود، به آمد (دیاربکر) رفته و ادر محضر مصلح الدین لاری که از بزرگ‌ترین دانشمندان فارسی‌دان آن زمان بود، درس خوانده است. پس از آن در دمشق در محضر حلیم شروانی شاعر مشهور آن زمان گلستان خوانده است. سودی، در مدت اقامت خود در دمشق، در محیط‌های مختلف علمی حضور داشته و با علمای آن زمان حشر و نشر داشته است.

سودی، بعد از سفرهای علمی‌اش که نزدیک به ده سال ادامه یافت، به استانبول بازگشت و در محضر دانشمندان مشهور آن زمان تحصیلات خود را ادامه داد. سپس در عهد سلطان سلیم دوم وقتی که سوگلو محمد پاشا در حکومت نفوذ داشت، برای «علمان خاصه» به عنوان مدرس منصوب شد. مدت تدریس وی معلوم نیست. در منابع نوشته شده است که با حقوق بازنشستگی اندکی از کار تدریس برکنار شده، تا آخر عمر خود در انزوا زیسته و به تألیف آثار خود مشغول بوده است.

تاریخ دقیق فوت او نیز معلوم نیست. در کتاب «مولفین عثمانی» یاد شده است که سال ۱۵۹۶ در استانبول درگذشته و در صحن مسجد یوسف پاشا به خاک سپرده شده است. سودی، متن‌ها را بر اساس تحقیقات میدانی، با روش‌هایی علمی‌تر از شارحان پیش از خود، مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و شرح کرده است. سودی، مانند یک منتقد، شرح‌های دیگر را نیز مورد انتقاد قرار داده است.

سودی، شرح دیوان حافظ را در سال ۱۵۹۵ به پایان رسانیده است. این اثر، برای کسانی که فارسی یاد می‌گیرند یکی از مهمترین منابع و بهترین شرح‌ها به شمار می‌آید. بسیاری از ابیات غامض و مشکل دیوان حافظ، توسط سودی حل شده است. سودی، در شرح خود به تفسیر و بیان عرفانی بسیار نمی‌پردازد. سبب آن را در مقدمه اثر خود چنین بیان می‌کند که «عمر افندی از سودی خواسته است که دیوان حافظ را بدون تفسیر و توضیحات صوفیانه شرح بدهد تا برای مبتدیان و کسانی که می‌خواهند معنی آن را در یابند، مفید باشد. همچنین سودی از نیکی‌هایی که افندی در حق وی انجام داده است، یاد می‌کند و می‌گوید «نه یک برادر به برادرش و نه یک مادر به فرزندش مانند او نیکی و خوبی نکرده است. کسانی که مرحوم را و مرا می‌شناسند، در صحیح بودن این، تردید نمی‌کنند.» از این سخنان معلوم می‌شود که چون سودی دیوان حافظ را شرح می‌کرد، شخص مذکور در قید حیات نبوده است.

نگاهی اجمالی به شرح و ترجمه‌های دیوان حافظ شیرازی به ترکی ————— ۱۰۷

در کتابخانه‌های ترکیه ۵۲ نسخه خطی حافظ نیز وجود دارد. سودی می‌گوید که در تألیف اثر خود از یازده نسخه خطی دیوان حافظ استفاده کرده است. چون دریافته بود پیش از شرح باید متنی سالم در دسترس داشته باشد. سودی برای به وجود آوردن متنی صحیح و کامل بسیار کوشش کرده است. تفاوت نسخه‌ها را نشان داده و با دلایل قوی مطرح کرده است که کدام نمونه بهتر و سالم‌تر است. در بعضی از موارد بیان می‌کند هیچ یک از نسخه‌ها اطمینان‌آور نیست. این شرح دیوان حافظ در سال ۱۸۳۴ در بولاق و اسکندریه در دوره سه جلدی چاپ شده است. سپس در سال‌های ۱۸۷۱ و ۱۸۷۲ در دوره دو جلدی در کنار شرح قونوی در استانبول به چاپ رسیده است. این اثر توسط استاد عصمت ستارزاده به فارسی ترجمه و چاپ شده است.

۴. شرح قونوی

شرح قونوی، توسط شیخ مولوی محمد وهبی قونوی تألیف شده است. در منابع درباره زندگی قونوی اطلاعات چندانی نیست ولی تاریخ وفاتش را سال ۱۸۲۸ یاد کرده‌اند. قونوی در مقدمه اثر خود می‌گوید، سلطان محمود دوم شرح دیوان حافظ را که پُر از اشعار حکمت‌آمیز است، به وی پیشنهاد کرده و او این پیشنهاد را با کمال میل پذیرفته و فقط با آرزوی انتساب معنوی به حافظ، کوشش کرده است که دیوان وی را شرح بدهد. روش قونوی در شرح غزل‌ها چنین است که ابتدا، در زیر هر بیت، معنی ظاهری آن را می‌نویسد. سپس زیر عنوان «مفردات» معنی ترکی کلمه‌های آن بیت را می‌نویسد. گاه نیز معنی بعضی از کلمه‌های معروف را نمی‌نویسد و مقابل آن حرف «م» می‌گذارد. و در پایان زیر عنوان «معنی اشارتی» آن بیت را شرح و توضیح می‌دهد. روش قونوی در تمام ابیات چنین است.

قونوی در مقدمه اثر خود می‌گوید حافظ از اولیاء الله است. بدین سبب تمام بیت‌ها را با معنی صوفیانه شرح می‌کند. به همین سبب این شرح، تمام اندیشه و هنر اصلی حافظ را منعکس نمی‌کند.

قونوی بعد از مقدمه، معنی کلمات دیوان حافظ را مانند یک فرهنگ لغت صوفیانه بیان می‌کند و توضیح می‌دهد.

چند نمونه از این توضیحات:

عشق	افراط در محبت
عاشق	متحیر و مشتاق جمال و جلال الهی
معشوق	حق تعالی
جور	باز داشتن سالک از عروج
توانگری	حضور جمیع کمالات
تاراج	سلب اختیار سالک
متواری	احاطه و استیلاي عشق الهی
آشنایی	تعلق ربوبیت
مهربانی	صفات رحمانیه
قامت	لیاقت عبودیت
زلف، گیسو، مو، ابرو، طره	غیب هویت و صفات ذات احدیت
تاب زلف	صفات تجلیات
سر مست	ظهور حالات
ماهروی، رخ، چهرهء گلگون	ظهور انوار تجلیات الهی
خط سبز	عالم برزخ
لب	کلام
نافه	نفحات الهی
سیب زرخ	علم لدنی
چاه زرخ	مشکلات اسرار مشاهده
شراب	عشق الهی
خُم، خُمخانه، کاسه، قدح، جام، صراحی	قلب عاشق
خرابات	عالم ناسوت
شمع	نور الهی
ناهید	تجلی الهی
مغیچه	تجلیات فاسده
دیر	عالم انسانی
کلیسا	عالم حیوانی

نماز	اجتهاد سالک
روزه	قطع تعلقات
حج	سلوک فی طریق الله
بیابان	وقایع طریق
کعبه	مقام وصل

شرح قونوی، اولین بار سال ۱۸۵۶ در بولاق چاپ شده است، پس از آن در سال‌های ۱۸۷۱ و ۱۸۷۲ در دوره‌ای دو جلدی، به انضمام شرح سودی در حاشیه آن، در استانبول به چاپ رسیده است. این اثر به سبب این که در مدت زمان کوتاهی پس از فوت مؤلف به چاپ رسیده است نسخه‌های خطی زیادی ندارد.

۵. شرح موسی جار الله بیگیوف

موسی جار الله پژوهش‌گر و دانشمند متجدد اسلامی است که در زمینه دین آثار فراوانی دارد. سال ۱۸۷۵ در شمال قلعه آنزاک در شهر رُستونادون (روسیه) به دنیا آمد. وی در سال - های کودکی تعلیمات دینی بسیار کسب کرده است. پس از دوران کودکی به بخارا رفته و در مدرسه‌های گوناگون تحصیل کرده، زبان‌های عربی و فارسی را یاد گرفته و قرآن را حفظ کرده است. زندگی موسی با تحصیل و پژوهش در علوم دینی و سیر و سفر کردن برای نشر این علوم در ممالک اسلامی سپری شده است. وی به استانبول، قاهره، مکه، بیروت، دمشق، هندوستان و حتی ژاپن نیز سفر کرده است. او در سال ۱۹۰۴ به زادگاه خود بازگشت و با اسماء علیه خانم ازدواج کرد. در این هنگام به روزنامه نویسی مشغول بوده و روزنامه اُلفت را منتشر می‌کرده است. در قازان با احمد اسحاقی افندی صاحب کتابخانه شرق آشنا شد و آثار خود در زمینه‌های دینی و اجتماعی را پی در پی منتشر کرد. یکی از این آثار شرح دیوان حافظ شیرازی است. جار الله تا انقلاب ۱۹۱۷ نزدیک به بیست اثر تألیف کرده بود. بعد از انتشار اثر وی به نام «الفبای اسلامیت»، دستگیر و به مدت سه ماه زندانی شد. وی در سال ۱۹۲۵ برای استراحت به «قیریم» رفت، و در سال ۱۹۲۷ وقتی که برای زیارت حج به مکه می‌رفت به استانبول سر زد و کتاب خود را با عنوان «مُسکرات» به چاپ رساند. موسی جار الله از سال ۱۹۳۰ تا آخر عمر در آوارگی به سر برد و بعد از فرار از روسیه هرگز به زادگاه خود بازنگشت و سال ۱۹۴۹ در حسرت و اشتیاق به خانواده‌اش در قاهره درگذشت. موسی جار الله از دیوان حافظ ۱۴۵ غزل را که به نظر خود از جهت علمی، فلسفی

۱۱۰ ————— مجله حافظ پژوهی، سال ۲۲ (دوره جدید) شماره ۱، پاییز ۱۳۹۸
و اخلاقی مهم تر است، برگزید و به ترکی تاتاری ترجمه و شرح کرد. نسخه خطی این اثر
در کتابخانه سلیمانیه در بخش طاهر آقا با شماره ۵۳۲ ثبت شده است. این اثر سال ۱۹۱۰ در
قازان به چاپ رسید.

ب- ترجمه‌های دیوان حافظ شیرازی به ترکی:

دیوان حافظ غیر از ترجمه‌هایی که در شرح‌های یادشده موجود است، به صورت مستقل
اولین بار توسط عبدالباقی گولپینارلی به ترکی ترجمه شد و در سال ۱۹۴۴ از سوی وزارت
آموزش و پرورش در استانبول به چاپ رسید. این اثر بارها تجدید چاپ شده است.
می‌توان پذیرفت که ترجمه گولپینارلی در دوره جمهوریّت مهم‌ترین و یگانه ترجمه‌ای
است که با یادداشت‌ها و توضیحات مهم به زبان ترکی معیار انجام شده است. این اثر نام
اشخاص و مکان‌ها را نیز توضیح داده است و در مورد دولت‌مردان و اشخاص مهم آن زمان
نیز توضیحات قابل توجهی دارد. ولی از آن‌جا که این ترجمه نیز مانند ترجمه‌هایی که در
شرح‌های یادشده موجود است به نثر انجام شده، حسن زیباشناسی شعر حافظ به خوبی منتقل
نمی‌شود.

بعد از گولپینارلی، «رشدی شارداغ» از دیوان حافظ ۵۰ غزل را انتخاب کرده و آن‌ها را
به وزن عروضی به ترکی ترجمه کرده است. این اثر سال ۱۹۷۰ به نام «غزل‌هایی از حافظ
شیرازی» به چاپ رسید.

«رشدی شارداغ» می‌گوید برای ترجمه این پنجاه غزل دو سال و چهار ماه تلاش کرده
است. شارداغ، رباعیات خیّام را نیز به ترکی ترجمه کرده و از سوی وزارت‌های آموزش و
پرورش ترکیه و ایران جایزه بهترین ترجمه را به دست آورده است.
شارداغ، در مقدمه کتاب «غزل‌هایی از حافظ شیرازی»، روش ترجمه خود را چنین بیان
می‌کند:

۱. در ترجمه باید قالب‌های عروضی حافظ کاملاً مراعات گردد.
۲. باید به این اصل توجه داشت که «اگر شاعر، این شعر را به ترکی می‌گفت، احساساتش
را چگونه بیان می‌کرد؟»
۳. نباید از روح حافظ دوری جست و باید صدای او را که شش صد سال است در جهان
نفوذ دارد، در حد امکان به گوش دیگران رساند.

نگاهی اجمالی به شرح و ترجمه‌های دیوان حافظ شیرازی به ترکی ————— ۱۱۱

۴. موسیقی معنوی که ویژه شعرهای شرقی است و از صدای طبیعی واژه‌ها و معنی آن‌ها و طنطنه برخاسته از چینش کلمات به وجود می‌آید، باید در ترجمه مراعات شود.

در چهار سال اخیر دیوان حافظ توسط دکتر محمد کانار و دکتر حجابی کرلانگیچ نیز به ترکی ترجمه شده است. هر دو این ترجمه‌ها به نظم هستند. ترجمه دکتر کانار در سال ۲۰۱۱ و ترجمه دکتر کرلانگیچ در سال ۲۰۱۳ در استانبول به چاپ رسید.

دکتر حجابی کرلانگیچ که خود نیز شاعر است، در مقدمه ترجمه خود چنین می‌گوید: «در اثنای ترجمه دیوان حافظ، ترجمه دکتر کانار به بازار آمد و من ابتدا خواستم ترجمه خود را کنار بگذارم. اما بعد از دیدن ترجمه دکتر کانار تصمیم به تمام کردن ترجمه خود گرفتم. مسلماً باز هم به ترجمه‌های دیگری از دیوان حافظ به ترکی نیازمندیم.»

منابع

- Abdülbaki Gölpınarlı. (1988). *Hafız Divanı*. Çev. Abdülbaki Gölpınarlı, Ankara: MEB, 1988, s.XXVI.
- AhmedSûdî-i Bosnevî. (1299/ 1971). *Şerh-i Sûdî, İstanbul, Matbaa-i Amire*. c.I (Şerh-i Dîvân-ı Hâfız'ın kenarında).
- Bursalı Mehmet Tahir. (2333). *Osmanlı Müellifleri*. İstanbul: Meral Yayınları.
- Gölpınarlı, Abdülbaki. (1993). *Hafız Divanı*. İstanbul: Milli Eğitim Baskı Evi.
- Görmez, Mehmet. (1994). *Musa CarullahBigiyef*. TDV Yayınları, Ankara.
- Hicabi Kırlangıç. (2013). *Hafız Divanı*, İstanbul: Kapı Yayınları.
- Hoca, Nazif M. (1993) *Sûdî, Hayatı, Eserleri ve İki Risalenin Metni*, İstanbul: İstanbul Üniversitesi Edebiyat Fakültesi Yayınları.
- İbrahim Kaya. (2011). "Sûdî'nin Hafız Divanı Şerhindeki Tasavvufî Yaklaşımları", *TurkishStudies- International Periodical For The Languages, Literature and History of TurkishorTurkic Volume 6/2 Spring, p. 599-630, TURKEY*. İstanbul: Matbaay-ı Âmire, 1289 hicrî, Muharrem).
- Mehmet Kanar. (2011). *Hafız Divanı*, Cilt 1, İstanbul: Ayrıntı Yayınları.
- Muhammed Vehbî b. Hasan b. Konevî. (1299/ 1971). *Şerh-i Dîvân-ı Hâfız*. İstanbul: Matbaa-i Amire, c.I.
- Osman Sarı. (2013). "Hafız Divanı'nın İki Yeni Türkçe Tercümesi Dolayısıyla: Hafız Divanı'ndaki İlk Gazelin İlk Beytinin Türkçe Tercümesi Üzerine Bazı Notlar", *FSM ScholarlyStudies, Journal of HumanitiesandSocialSciencesSayı/Number 2 Yıl/Year Güz/Autumn*, p. 407-416.

۱۱۲ ————— مجله حافظ پژوهی، سال ۲۲ (دوره جدید) شماره ۱، پاییز ۱۳۹۸

Seyyid Mehmed Vehbi Konevî. (1872). *Şerh-i Divanı Hâfiz*, (derkenar *Şerh-i Sûdî*).

Şardağ, Rüştü, *Şirazlı Hâfiz'dan Gazeller*, İzmir.

Yazıcı, Tahsin. (1997). "Hâfiz" mad. *TDV İslâm Ansiklopedisi*, C. XV., İstanbul.

